

نقدی بر مقاله آقای فرهنگ قاسمی با عنوان اپوزیسیون کارنامه و چشم انداز

حسن طالبی عضو سابق شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت

گذشت سه دهه از عمر جمهوری اسلامی حقایق زیادی را آشکار کرده است. گذر زمان هر روز از نقاط تاریک و پرابهام حکومت در زمینه تعامل با مردم و مدیریت کشور پرده بر می دارد. جمهوری اسلامی گرچه بر پایه مطالبات عمومی و نفی نظام سلطنتی استوار گردید و در شکل گیری آن گروههای زیادی با تنوع فکری گوناگون مشارکت کردند، اما عملکرد آن به شیوه ای بوده است که از همان بدو پیدایش دچار ریزشهای گسترده گردید و انقلابیون دیروز که نقش مهمی در پیدایش این نظام داشتند به مخالفان جدی آن تبدیل شدند. دامنه مخالفتها هر روز ابعاد گسترده ای گرفت و به تدریج اکثریت انقلابیون مبدل به دشمنان نظام شدند. از شتاب مخالف سازی و دشمن تراشی پس از مرگ بنیانگذار نه تنها کاسته نشد بلکه این روند سیر صعودی به خود گرفت و هم اکنون کسانی بر آریکه قدرت تکیه زده اند که تقریباً هیچ سابقه ای در پیدایش جمهوری اسلامی و نفی نظام پیشین نداشته اند.

دامنه مخالفان هر روز بیشتر و بیشتر شد بطوریکه تقریباً تمام نیروهای سیاسی ریشه دار در تاریخ معاصر ایران در تقابل با حکومت قرار گرفته و چه در داخل و چه در خارج کشور برای مهار یک تازی و افسار گسیختگی آن تلاش می کنند. افزون بر این، باز ماندگان فکری و عقیدتی نظام پیشین نیز به طور طبیعی در این جبهه بوده و از ۳۰ سال پیش تاکنون به تلاشهای خود در مبارزه با آن ادامه داده اند. گستردگی مخالفتها و هزینه ای که از طرف اپوزیسیون حکومت از ۳۰ سال پیش تاکنون پرداخته شده است، به حدی زیاد بوده است که شاید کمتر نظیری برای آن در دیگر حکومتهای دیکتاتور پیدا کرد.

اعدام دهها هزار نفر از سیاسیون در طول سه دهه، تبعید و آواره شدن میلیونها نفر از مخالفان نظام سیاسی، به بند کشیده شدن هزاران نفر از منتقدین سیاسی و غیرسیاسی در تمام مقاطع تاریخی عمر جمهوری اسلامی، تعطیل شدن دانشگاهها به مدت چند سال و تبدیل شدن آنها به زندان پس از بازگشایی و فرار سرمایه های معنوی و مادی ملت، کمترین هزینه ای بوده است که مردم و اپوزیسیون در مواجهه خود با این نظام داشته اند.

به همین دلیل، اپوزیسیون نیز نهایت تلاش خود را معطوف به این داشته است تا به هر طریقی بنیاد این بی نظمی را در هم شکسته و جهت استقرار نظمی نوین اقدام نماید. با وجود هزینه های فراوانی که ملت در گذشته پرداخته و علیرغم گستردگی تلاشهای اپوزیسیون تاکنون بازدهی قابل توجهی از فعالیت اپوزیسیون به نظر نمی آید. موج سبزی که پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته آغاز شد و پس از انتخابات ریاست جمهوری تبدیل به جنبش اعتراضی سبز گردید، همانطور که باعث جلب توجه جهانیان به اوضاع ایران شد به همان نسبت موفق گردید تا اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به نگاهی تازه و برنامه ای جدید وا دارد.

موضعگیریهای سازمانهای سیاسی، گروهها، واحزاب در داخل و خارج کشور و همینطور فعالین سیاسی مستقل در یکسال گذشته، بیانگر این تحول سرنوشت ساز می باشد. روند حرکتی اپوزیسیون در گذشته نه بر اساس تاکتیک مشخص بر علیه جمهوری اسلامی که بر پایه نفی طیف های دیگر اپوزیسیون استوار بوده است.

تحلیلها و بیانیه های پس از جنبش سبز نشانی از نگاه جدید اپوزیسیون به این مقوله است.

در نوشتاری که به قلم آقای فرهنگ قاسمی از فعالان ملی و مدافع حقوق بشر با عنوان " اپوزیسیون: کارنامه و چشم انداز " منتشر شده است این نکته به روشنی پیداست.

جستجوی راهبرد و اندیشیدن به اصل همبستگی نیرو های مخالف دو نکته کلیدی اما فراموش شده در کارنامه مخالفان است.

شکست تجربه های معطوف به همبستگی اپوزیسیون اساساً از عدم اعتقاد گروه ها به آن ناشی شده است، هر گروهی با تصور و توهم اینکه به تنهایی آلترناتیوی برای جمهوری اسلامی است از پیوستن و هم آوایی با سایرین طفره رفته است. در مواردی حادثه، این گروه ها دشمن اصلی را به فراموشی سپرده و به گونه ای به تقابل با هم برخاسته اند که گویی دشمن اصلی آنان نه در درون نظام حاکم بلکه در میان یکدیگر است. در مواردی از نشست های اپوزیسیون در چند سال گذشته شنیده شده است که حتی جنگ بر سر قانون اساسی آینده بوده است. تمام اینها در شرایطی است که هیچ نقشه راهی از طرف هیچ کدام از گروه ها برای پیروزی در برابر استبداد حاکم ارائه نشده است و هیچ راهبرد مشخصی از طرف آنها نه تنها برای آرایه به توده های مردم بلکه برای خود گروه ها ارائه نشده است.

جنبش های مردمی و حرکت های اعتراضی عمومی در سالیان گذشته منهای یک سال اخیر تا حد قابل توجه ای خود جوش بوده است و همچنین اعتماد مردم به گروه های سیاسی کاملاً مخدوش. شاید به همین دلیل است که

در یک سال گذشته، علیرغم اینکه مردم با تمام وجود به همراهی و همگامی با میر حسین موسوی و کروبی پرداخته و تعدادی جان خود را باختند این افراد تلاش نموده اند تا مسئولیت رهبری را از خود سلب نموده و خود را تنها همراهان جنبش سبز بنامند.

سوالی که مهم به نظر میرسد این است که آیا عدم آرایه برنامه مشخص به حامیان و منتظر قضا و قدر ماندن و بسنده کردن به تعدادی بیانیه کلی، تمام ظرفیت رهبری در جنبش سبز بوده و انتظاری فراتر از آن، انتظاری زیاده خواهانه است؟

پاسخ این سوال به نظر منفی است. برای مثال برخورد کنشگرانه وجدی کروبی در پرونده کهریزک و نتیجه حاصل شده از آن، قدرت رهبری در جنبش را به روشنی نشان میدهد، مسائلی از این دست بارها از طرف دیگران مطرح شده بود اما هیچ توجهی به آن نشده بود. مهمتر از آن نقش هماهنگی و انسجام بخشی به نیروهای وفادار به جنبش، از بدیهی ترین توانایی های رهبران است. گستردن چتر پوششی و تنظیم حدود و ثغور آن و توسعه دایره جنبش نیز امری است که در ید قدرت رهبران جنبش است. در مواردی از موضعگیری های رهبران سبز نشانه هایی از انحصاری کردن جنبش بوده است که ادامه آن باعث ریزش نیروها و نحیف کردن قامت آن خواهد شد. باری به هر جهت رهبران سبز تاکنون از اعلام راهکاری مشخص و حتی مقصدی که تضمین کننده حاکمیت مردم بر سرنوشتشان باشد غفلت کرده اند.

همانطور که اشاره شد تحولات داخل کشور موجب شده است که اپوزیسیون خارج نشین نیز به دیدگاههای جدیدتری بیندیشد، اما رفتار صرفا واکنشی و پیروانه طیفهای گوناگون آن در یکسال گذشته از سویی، و گسست فکری و عملی آن با اپوزیسیون داخل کشور از سوی دیگر، مانع از تصمیم سازی و تصمیم گیری اساسی و ارائه راهبرد موثر شده است. از سوی دیگر گرفتاری بخشهایی از آن در چارچوبهای سنتی وایدئولوژیک، توانایی اتخاذ راهبردی اصولی را از آنان ستانده است.

عدم توانایی برقراری گفتگو بین گرایشات متنوع اپوزیسیون پس از گذشت ۳۰ سال و عدم به رسمیت شناختن حقوق گروههای رقیب در بین آنان پژواک همان رفتار ضد دموکراتیک اقتدارگرایان داخل کشور می باشد. این گروهها به نظر میرسد تنها با نقد و تحلیل جدی عملکرد گذشته و با به رسمیت شناختن حداقلهای دموکراسی برای همدیگر قادر خواهند بود نقش خود را در یافتن راهبردی مشترک و موثر برای حاکمیت مردم ایفا کنند.